

طعمه



زینب علیپور طهرانی
تیش

در قسمت‌های قبل خواندید زینت، مادر چهار فرزند است که ادريس پسر بزرگش به خاطر درگیری و ناتوانی در پرداخت دیه در زندان به سر می‌برد. او یک دختر به نام نرگس و دو پسر دیگر هم به نام‌های علی و احمد دارد. همسرش، روشن مدتی است بیکار شده و دستفروشی می‌کند. زینت هم با شستن لباس همسایه‌ها و آشناها کمک خرج خانواده است. روزی که زینت به ملاقات پسرش رفت، پسر کوچکش، احمد که با پدر و برادرش در حال بازی بود، به دنبال توپ از حیاط خارج شد و نزدیک بود با یک ماشین تصادف کند که به‌خیر گذشت.

و حالا ادامه داستان

زینت با خواب بدی که دیده بود، یکبارہ پرید و به اطرافش نگاه کرد. نگاهش به ساعت بالای سرش افتاد که برای مدرسه بچه‌ها کوک کرده بود. ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه بود. تمام صورتش عرق کرده بود. رختخواب روشن خالی بود. با خودش گفت: باز رفته سیگار بکشد. خدایا چی کار کنم از دست این مرد؟ روشن در حالی که از سرما دست‌هایش را به هم می‌مالید، وارد شد و خودش را زیر پتو پنهان کرد. زینت گفت: نکش. می‌میریا. روشن با اخم گفت: سیگار نکشیدم که دستشویی بوم. روشن پشتش را به زینت کرد و پتو را روی سرش کشید اما یکبارہ بلند شد و گفت: من فردا می‌رم ملاقات ادريس. باید به فکر اساسی کرد. زینت گفت: من که از خدایچه‌ام زودتر آزاد شه. اما باکدوم پول؟ روشن در فکر فرو رفت و با خودش حرف زد و گفت: راهش رو پیدا می‌کنم. زینت سر جایش دراز کشید و پتو را روی بچه‌ها انداخت و به سقف خیره شد تا پلک‌هایش سنگین شد و به خواب رفت. زینت از صبح زود وسط حیاط در حال شستن لباس بود. احمد هم با مورچه‌های حیاط بازی می‌کرد. علی و نرگس هم مدرسه بودند. روشن سیگار در دست داشت، گوشه حیاط نشسته و به احمد خیره شده بود. به قدری نگاهش روی او می‌خکوب شده بود که متوجه نشد سیگارش تمام شده. یکبارہ دستش سوخت و به خودش آمد. زینت گفت: چی شد؟ روشن گفت: چیزی نیست. دستم سوخت. زینت گفت: پاشو به غذا سر بزن آیش تموم نشه بسوزه. روشن به آشپزخانه رفت و با قاشق داخل قابلمه را هم زد. ناهار آبگوشت داشتند اما گوشت غذا خیلی کم بود. روشن با دیدن غذا آهی کشید و با خودش گفت: راهش رو پیدا کردم.

روشن به حیاط برگشت و از زینت خواست به اتاق بروند تا با هم حرف بزنند. زینت گفت: می‌بینی که دستم بنده. هزار واسه بعد. روشن گفت: پاشو بیا خستگی در کن، یه کم گرم شو تا با هم حرف بزنیم. زینت دست کفی‌اش را با آب سرد شست و هر دو به اتاق رفتند. زینت قبل از این که وارد اتاق شود به احمد گفت: جایی نریا. همین جاتوی حیاط بازی کن. زینت وارد اتاق شد، دست‌هایش را با بخاری گرم کرد و گفت: خب. چی می‌خواستی بگی؟ روشن گوشه اتاق نشست، برای حرف زدن تردید داشت. زینت گفت: پس چرا ساکت شدی. زودتر حرفتو بزن. کار دارم. روشن گفت: ببین زینت! ما همه‌اش داریم درجا می‌زنیم. هم بچه مدرسه‌ای داریم، هم پسرمون معلوم نیست تاکی توی زندان بمونه. زینت گفت: خب. چی می‌خواهی بگی؟ روشن گفت: تاکی می‌خواهی رخت مردم رو بشوری؟ دستاتو نگاه کن. ببین چه پینه‌ای بسته. زینت به دست‌هایش نگاه کرد و گفت: چی کار کنم؟ چاره ندارم که. روشن گفت: من یه فکری کردم. اگه تو هم راضی باشی، پول خوبی گیرمون میاد. زینت با تعجب گفت: من راضی باشم؟ خب درست حرف بزن، ببینم چی میگی؟ روشن گفت: با پولی که دستمون میاد، می‌تونیم یه خونه بهتر اجاره کنیم. علی و نرگس درس بخونن. ادريس هم دیه رو می‌ده و میاد بیرون، کمک دستمون می‌شه. تو هم فقط بچه‌داری می‌کنی و دیگه رختای مردم رو نمی‌شوری. زینت همچنان متعجب گفت: خب باکدوم پول؟ روشن من من کرد و گفت: احمد...

زینت گفت: احمد چی؟

روشن گفت: میندازیمش جلوی ماشین و دیه می‌گیریم. زینت با شنیدن این حرف، خشکش زد و یکبارہ گفت: تو دیوونه شدی مرد. روشن گفت: همه مشکلاتمون حل می‌شه. به این فکر کن. زینت صدایش را بالا برد و گفت: ساکت شو مرد. احمد بچه منه. عزیز منه. روشن گفت: خب بچه منم هست. عزیز منم هست. زینت از کنار بخاری بلند شد و گفت: باتونمی‌شه حرف زد. عقلتو از دست دادی. بلند شم برم دنبال کارم. روشن گفت: اما... زینت اجازه نداد جمله‌اش را تمام کند و گفت: دیگه نمی‌خوام چیزی بشنوم. زینت بعد از جرو بحثی که درباره احمد با روشن کرد، به حیاط رفت و با عصبانیت به شستن لباس‌ها ادامه داد و با حرص لباس‌ها را چنگ می‌زد و با خودش زیر لب حرف می‌زد. زینت زیر لب گفت: مردک دیوونه شده. میگه بچمو بندازم زیر ماشین. آخه کی با بچه‌اش این کارو می‌کنه. روشن که همچنان روی حرف خودش بود، وارد حیاط شد و سیگار روشن کرد و به احمد نگاه کرد و به فکر فرو رفت. زینت زیر چشمی با خشم به همسرش نگاه کرد و تشت را به سمتی کشید که پشتش به روشن شود. در این بین صدای زنگ در شنیده شد. روشن سیگار را زیر پایش له کرد و سرفه‌ای کرد و به سمت در رفت. آقا کریم صاحبخانه بود. روشن دستش را به سمت او دراز کرد و باهم احوالپرسی کردند و دست دادند و روشن او را به خانه دعوت کرد. اما آقا کریم نپذیرفت و جلوی در ایستاد. روشن در را بست و در کوچی با او هم‌کلام شد. زینت هم دست‌هایش را شست و سعی کرد از پشت در حرف‌های آنها را بشنود. گوشش را به در چسباند.

داستان

تیش

ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام جم | ۷
چهارشنبه ۸ آذر ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۴۱

تنگر



ریشه‌های پر خاشگری

نرجس اسدی، مشاور کلانتری ۱۱ زند شیراز:

پر خاشگری رفتاری است که به قصد آسیب رساندن به فرد دیگری (جسمانی یا زبانی) یا نابود کردن دارایی دیگران صورت می‌گیرد. امروزه در اکثر جوامع پدیده‌ای به نام پر خاشگری کودکان رواج زیادی پیدا کرده است. این پدیده اکثر والدین و معلمان را نگران کرده و همه سعی دارند به نحوی این مسئله را کنترل کنند. روان‌شناسان اجتماعی پر خاشگری را مشتمل بر رفتارهایی می‌دانند که فرد به خود یا دیگران آسیب جسمانی وارد کند. به عبارت دیگر پر خاشگری یعنی تحمیل عمدی برخی از شکل‌های صدمه و آسیب به خود یا دیگران. پر خاشگری حالت منفی ذهن همراه با نقص‌ها و انحرافات شناختی و رفتارهای ناسازگارانه است. پر خاشگری را می‌توان به دو دسته کلی پر خاشگری خشمگینانه و پر خاشگری وسیله‌ای تقسیم کرد. پر خاشگری خشمگینانه به صورت تند، تکانه‌ای و فوری انجام می‌گیرد و هدف اصلی ایجاد درد در دیگران است. در اوایل سال‌های پیش دبستانی دو نوع پر خاشگری پدیدار می‌شود، رایج‌ترین نوع پر خاشگری وسیله‌ای است. در این نوع پر خاشگری وقتی که کودکان شی، امتیاز یا چیز خاصی را می‌خواهند، برای به دست آوردن آن به فردی که سر راه آنهاست حمله ورمی‌شوند یا بر سر او فریاد می‌کشند. نوع دیگر پر خاشگری خصمانه است که در این نوع کودک به دیگری آسیب می‌رساند.

۴ پر خاشگری خصمانه

دو حالت دارد حالت اول که پر خاشگری آشکار است کودک به دیگران صدمه بدنی وارد می‌کند یا او را به چنین صدمه‌ای تهدید می‌کند مثل کتک زدن لگد زدن یا تهدید کردن یک همسال به کتک زدن. نوع دوم پر خاشگری رابطه‌ای است که به صورت محرومیت اجتماعی و شایعه پراکنی رخ می‌دهد و به رابطه همسالان آسیب می‌رساند. تشخیص انواع پر خاشگری ارزشمند است زیرا در میان کودکانی رخ می‌دهد که با هم در جنسیت و سن اختلاف دارند. تفاوت در پر خاشگری میان دو جنس از دو - سه سالگی مشهود است. در مهد کودک پر خاشگری بدنی و کلامی در پسرها بیشتر از دخترهاست و معمولاً پسرها درصدد تلافی برمی‌آیند.

